

درباره کتاب «با تو سقوط می‌کنم» نوشته سارا نظری

درک یک مرگ



شهره شریعت‌زاده

داستان‌نویس

مرگ بازی دوطرفه بین مرده و زنده است. جدا از درد و غم جدایی که هر دو طرف درگیر می‌شوند ابعاد دیگری هم دارد. روح فردی که در دنیا وابستگی دارد مدام در تلاش به ارتباط است تا ناگفته‌هایش را بگوید. و البته زنده‌ها هم علاقه‌مند به دانستنند؛ هرچند این ارتباط به راحتی برقرار نمی‌شود.

سارا نظری در اولین اثرش «با تو سقوط می‌کنم» این ارتباط را بین دو طرف برقرار کرده. او فصل اول رمان را اینگونه آغاز می‌کند:

«خودت فهمیدی داری می‌میری؟»

«فکر نکنم، نه، نفهمیدم.»

از خودم بدم آمد؛ با این سوالی که کردم. اگر بترسد یا دلش بگیرد چه؟ «وقتی افتادی چطور؟»

«فقط ترسیدم. جیغ هم زدم. فکر کنم اول دلم خالی شد، مثل بچگی‌ها، که از آن رنج‌های غول‌شهریازی سوار شده باشم…» شروع قصه «با تو سقوط می‌کنم» با دو دیالوگ بالا، کلید را به دست مخاطب می‌دهد تا در اول رمان را باز کند. پگاه مرده و پیوند خواهرش تنها کسی از اعضای خانواده است که پگاه را می‌بیند و با او حرف می‌زند.

عده‌ای بر این باورند پس از مرگ، بخشی از انسان به زندگی ادامه می‌دهد که به آن کالبد ذهنی می‌گویند. کالبد ذهنی همان بخشی است که از آن به‌عنوان روح نام برده می‌شود و در کارهایی مانند ارتباط با ارواح همین کالبد ذهنی فرد است که با آن ارتباط برقرار می‌شود.

در این قسمت است که تمام اطلاعات و تجربیات فرد با دقت زیادی ثبت و ضبط شده که در هیمنوتیزم با نفوذ به سطوح خیلی عمیق به آن دسترسی پیدا می‌شود. روح فرد فوت‌شده برای ماندن دنبال کسی می‌گردد که از نظر فکری با او همسان باشد. درست شبیه اتفاقی که در این رمان افتاده: ارتباط پگاه و پیوند.

علت مرگ پگاه، سقوط از بلندی است. بلندی نقطه اشتراک همه کارکنان‌های رمان است، که بعد از مرگ پگاه هر کس گذشته و آینده‌اش را در این نقطه می‌بیند و در حال سقوط است. سقوط پگاه، سقوط یک نفر نیست؛ سقوط یک خانواده است، که مرگ پگاه بهانه‌ای شده زندگی‌شان را شخم‌بزنند. در این بین فراموش کرده‌اند که زیر پایشان هر لحظه در حال خرابی‌شدن است و زندگی را به دست فراموشی داده‌اند.

از دو روز نزدیک جمع‌شده‌اند عزاداری کنند، اما هر کس به روش خود عزاداری می‌کند. مادری که روی موکت و هرجایی که سفت‌تر و بدتر است می‌خوابد چون پگاهش الان در قبری سفت و سخت و تاریک خوابیده و پدری که در گذشته خود فروخته و مرگ پگاه بهانه‌ای است که دنبال مقصد لای‌روزمرگی‌ها برای قصور کارهایش بگردد.

در جایی پدر به پیوند می‌گوید: «پیوند تا حالا اینقدر بدبخت نبودم. حتی آن‌وقت‌ها هم یک سالم بود و مجبور بودم تابستان‌ها بروم عملگی، یا وقتی تو کوچک بودی و ما بیکار بودیم و هر شب یک مسافر خانه می‌خوابیدیم، باز هم انگیزه داشتم برای آینده. امید داشتم که بعدا همه چیز درست می‌شود. همه آن سختی‌ها برام آسان بود. ولی الان هیچی…»

و مادری که علت مرگ پگاه را در گذشته سیاسی پدر می‌داند: «دو تایی مثل خر هم کار می‌کردیم. تو ی آن کارخانه‌های لغتی وسط بیابان، تو برف آن سال‌ها که تا کمر می‌آمد، پس همه کارگر لات بی تربیت که بدن‌هاشان بوی سیر می‌داد و دهان‌هاشان بوی پیاز، با لیسانس ریاضی‌ام. از پنج صبح تا شش غروب، ولی پولش را آن رفیق‌های سبیل‌کلفت می‌برند. تو هم افتخار می‌کردی به هوراهاشان، به آن‌های مشترکتان.»

نویسنده در این رمان درست شبیه کارت‌های تاروت یکی‌یکی شخصیت‌ها را وارد داستان می‌کند. از پگاه گرفته تا مادر بزرگ و عمه و پدر و مادر و بچه‌های دانشگاه… هر کارت به نوبه خود تعبیر خودش دارد؛ همان تعبیری که به گذشته کارا کتر می‌رود. بهانه چیدن کارت‌ها هم مراسم عزاداری پگاه است. کارت‌ها که چیده می‌شوند بازی شروع می‌شود. با تعبیر دو به دوی کارت‌های کنار هم کم‌کم به رازهای خانواده حتی دلیل مرگ پگاه پی می‌بریم… پدر و مادر، عمه و پسر عمه، پیوند و نامزدش… در کنار همه کارت‌ها پگاه هر آنچه را پیوند نمی‌داند رو می‌کند. و همین دانستن‌ها از گذشته و آینده جرات و جسارت به پیوند می‌دهد که تلاش کند خودش و خانواده را از سقوط

دو باره نجات داد و هرکس جرات پیدا کند هر آنچه نبوده باشد.

نام کتاب: با تو

سقوط می‌کنم

نویسنده:

سارا نظری

ناشر: چشمه

سده شنبه

۰۴ . ۰۳ . ۱۴۰۰

۱۳ شوال ۱۴۴۲ / ۲۵ می ۲۰۲۱

سال چهارم

شماره ۱۰۹

رمان «ما» تصویری از زندگی در عصر توالتیتر بسم به ما می‌دهد

توهم آرمانشهر



آرمان ملی- گروه ادبیات و کتاب: سرنوشت کتاب‌ها انکارشدنی نیست و از عهده نویسندگان‌شان خارج است. یکی از روشن‌ترین مصادیق چنین امری، داستان رمان «ما» اثر یوگنی زامیائین است که از او به‌عنوان «پدر یادآرمانشهر» یاد می‌کنند. زامیائین در روسیه متولد شد و باید و دانشکده کشتی‌سازی دانشگاه پلی‌تکنیک سنت پترزبورگ را به پایان رساند. او به حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه وارد شد و به عضویت فراکسیون بلشویکی و حتی از تن این فراکسیون در آمد. دوبار به جرم فعالیت انقلابی دستگیر و تبعید شد. نخستین آثار داستانی او نگاه جهان ادبی را برانگیخت. دومین اثر به تیغ سانسور گرفتار شد، و زامیائین به «کم» تبعید شد؛ این بار به خاطر ادبیات. در نهایت آنچه موجب جاودانه‌شدن نام او در ادبیات شد، همان رمان «ما» بود. آنچه می‌خوانید نگاهی است به این رمان که با ترجمه بابک شهاب از سوی نشر بیدگل منتشر شده.



ارزو آشتی‌جو

مترجم روس

یوگنی زامیائین در سال ۱۹۱۶ برای نظرات بر ساخت بیخ‌شکن برای روسیه، به ماموریتی به بریتانیا رفت. گمان می‌رود او در بریتانیا به فاجعه تکنوکراسی، شهرنشینی و یکپارچه‌سازی پی برد. این امر هم درست و هم نادرست است. زامیائین را از سویی اثرشهر ترسانده بود، و از سویی دیگر، او سبک زندگی و رفتار انگلیسی را آموخت، نامه‌های خود را با داستانی درباره آب‌وهوا آغازید و به‌طور کلی، اگر یکی انگلیسی‌مآب نشد، یک انگلیسی‌دوست شد. زامیائین بین دو انقلاب به روسیه بازگشت. او در پترزگرد خیلی زود به زندگی ادبی خو کرد و در آن چهره‌ای برجسته و ضروری شد. او درباره این دوران می‌نویسد: «به مدت سه سال همه ما در ماشینی فولادی حبس شده بودیم، در تاریکی، در فضای تنگ و با سوتی ممتدی آن‌که بدانیم به کجا می‌مانیم می‌برند. در این ثانیه- سال‌های پیش از مرگ باید کاری می‌کردیم، باید از این ماشین سردرمی‌آوردیم و در آن زندگی می‌کردیم.»

در مارس ۱۹۱۹ پهران سیاسی رخ داد: چپ‌های حزب انقلابی سوسیال‌انترناسیونال در اعتراض به پیمان صلح برست از دولت خارج شدند. چکا اقدامات خود را اجرا کرد. در پترزگرد الکساندر بلوک، کوزما پتروف-وودکین، الکسی نخستین‌بار در ۱۹۲۴ در آمریکا به زبان انگلیسی منتشر شد. درباره پذیرش رمان باید از آنجا شروع کرد که رمان پیش از همه به زبان انگلیسی منتشر شده بود، و ترجمه انگلیسی به نوبه خود دومین نسخه اورجینال به شمار می‌رفت. کتاب را خیلی زود به زبان ادبی انگلیسی آن دوران برگرداندند. آن زمان آ.ج.جی. ولز ژانری پایه‌گذاری کرده بود که در ادامه «فانتزی علمی» نامیده شد.

زامیائین در سال ۱۹۲۰ رمان آینده‌نگرانه‌ای به‌نام «ما» نوشت. سانسور شوروی اجازه انتشار نداد و در سال ۱۹۲۱ مولف نسخه دست‌نویس کار را به برلین فرستاد. این رمان نخستین‌بار در ۱۹۲۴ در آمریکا به زبان انگلیسی منتشر شد. درباره پذیرش رمان باید از آنجا شروع کرد که رمان پیش از همه به زبان انگلیسی منتشر شده بود، و ترجمه انگلیسی به نوبه خود دومین نسخه اورجینال به شمار می‌رفت. کتاب را خیلی زود به زبان ادبی انگلیسی آن دوران برگرداندند. آن زمان آ.ج.جی. ولز ژانری پایه‌گذاری کرده بود که در ادامه «فانتزی علمی» نامیده شد.

زامیائین، ولز را تحسین می‌کرد. به‌ویژه در سال ۱۹۲۲، او جستاری در خشان اما کم‌نام‌ونشان نوشت که «آ.ج.جی. ولز» عنوان گرفت، و آ.ج.جی. ولز را همچون ایده‌آل نویسنده معاصر معرفی کرد. از همین رو شگفت‌آور نمی‌نماید که جامعه انگلیسی‌زبان گویی جنبه تازه‌ای از جهان شناخته‌شده خودش را در رمان «ما» می‌دید: آن جهانی که ولز تصویر کرده بود. این جهان آینده بود، که رخدادها در پس‌زمینه‌ای کاملاً آشنا پیش می‌روند: ساختمان‌هایی شفاف، ماشین‌هایی که هنوز انسان نمی‌شناسد، زندگی عجیب و وحشتناک قهرمانان، و در نهایت بخش‌بندی جهان. یعنی دیوار سبزی که در رمان وجود دارد، و پشت آن مردمی می‌زندگی می‌کنند که کاملاً هم‌آدم نیستند و با پشم خود را می‌پوشانند. اینجا به یاد «ماشین‌زمان» ولز می‌افتیم.

بدین تربیت ضروری است تأکید کرد که ترجمه انگلیسی اثر واقعاًمست‌است و رمان را به بخش جدایی‌ناپذیر ادبیات انگلیسی تبدیل کرد. رمان جای خود را در ردیف آثار آرمانشهری و یادآرمانشهری پیدا کرد؛ میان آثاری از توماس مور، جان‌اتان سویف، آ.ج.جی. ولز، آلدوس هاکسلی، جرج آرول و در ادامه فانتزی‌پردازهای اجتماعی دهه‌های شصت و هفتاد. به‌ویژه آرول در یادداشتی بر رمان زامیائین در ۱۹۶۴ به این موضوع اشاره می‌کند. او کاملاً مشخص تأکید می‌کند که هاکسلی در رمان «دنیای قشنگ نو» به زامیائین تکیه کرده و از آن متأثر است. او می‌گوید رمان زامیائین هشداری درباره آن است که کنترل همه‌جانبه بر انسان‌ها می‌تواند نه‌با انگیزه‌های اقتصادی و منافع مالی، که باطمع قدرت و تمامیت‌خواهی رخ دهد. طمع قدرت به گفته آرول، انگیزه قوی‌تری در قیاس با ثروت است. آرول یادآور می‌شود که زامیائین طبیعت توالتیتر بسم را دریافته بود، این تنها طمع حکمرانی بر مردم نیست، بلکه طمع و تمایل به سرکوب و خشونت به خودی خود هدف قرار می‌گیرد. گویا بودن زامیائین در انگلیس ایده این رمان را در ذهن او پرورد. زامیائین به نویسنده‌ای کلاسیک در ادبیات انگلیسی بدل شد و او را همچون نویسنده‌ای انگلیسی می‌خوانند. او را در همه دانشکده‌های بزرگ ادبیات مطالعه می‌کنند. درباره او دانشجویان، پروفیسورها، منتقدان ادبی حرف‌های تا همین امروز نیز مطالعه می‌کنند.

armanmeli.ir

ریاضی‌وار آن را حل کرد، همه رشته‌های پیرنگ را برشمرد، همچون یک استاد بزرگ شطرنج، دقیقاً به همین خاطر نیز او برای بسیاری خشک و خسته‌کننده به‌نظر می‌رسد، به‌ویژه در مقایسه با آرول. جهان زامیائین سبک‌زده است، حتی استرلیزه است، در آن جریان جاری نیست، اما جهان آرول کثیف از خون است، و بیشتر از آن هولناک است. اما فراموش نمی‌کنیم که زاوی رمان زامیائین اول شخص است، او می‌گوید بود زبان خود را ذیل زبان دولت چنانچه اهدای عضو، همه گناهانی دارند و به‌طوری مصنوعی آن‌ها را یکی کند. پارادوکس اینجااست که زبانی را که از زیبایی‌های سبکی محروم است تمام جهان فهمید. ما زامیائین باید آخرین پرشش را بر رسمیم. آثار زامیائین ضرورت و کارایی خودشان را از دست ندهادند و می‌توان گفت، ضرورتی تازه به دست آورده‌اند که در زمان انتشار رمان وجود نداشت. رمان زامیائین را می‌توان همچون طرحی کلی دریافت کرد. رمان-طرحی که اکنون بسیار پرطرفدار است و علاقه به آن از نوجان می‌گیرد. اما اگر درباره زامیائین سخن بگوییم، چنین ایده‌های جهانی‌ای اکنون ضرورت دارند که در رمان «ما» تجسم یافته‌اند. برای داستانی مثل این باید پیش از ترآزدی تهیه یک دارو یا داستان روابط اداری باشد. ذکرانگال کلاما به داستان مسلط است. و ما با یک تئوری علمی و مندهای علمی ساخته‌شده. تاکنون چنین نظری بسیار فراگیر شده و مردم متقاعد شده‌اند که هرگز نمی‌توان بدون تئوری و متد علمی زبست، و اگر جامعه مطابق با عقل‌گرایی ساخته شود، همه چیز عالی خواهد بود. و اینجااست که اندیشه رهبری جامعه و واگذاری حق تصمیم‌گیری‌ها به مردم ضروری می‌نماید، به‌ویژه برای چنین مردم تحصیل‌کرده‌ای. ایده ساخت عقلانی اجتماع با ایده ساخت انسان آرمانی ارتباط تنگاتنگی دارد. بیشتر در این باره همچون موضوع تربیت صحبت می‌شد، تربیت انسان آرمانی، اما اکنون این موضوع به ساخت زبست‌شناسی وارد شده است. این امر در نزد هاکسلی هم به چشم می‌خورد. اخیراً گفته شده که روشی وجود دارد که به لطف آن می‌توان ژنتیک رویان را که بیماری‌های ژنتیکی در آن قرار دارند، تغییر داد. بدین ترتیب کودکان بیمار به دنیا نمی‌آیند.

همیشه زامیائین را با خانه‌هایی با دیوارهای شیشه‌ای به یاد می‌آوریم. ایده زندگی شفاف، اطلاعاتی بیشتر و بیشتر و دسترس درباره انسان، کنترل کردن همگان بدون استثنا را دربردارد، اما نه به دلایل سیاسی، بلکه برای داده گرفتن، و آن‌هم تنها با هدف فروش آنها. گویی این کار تنها از نقطه‌نظر تجاری اتفاق می‌افتد. آن‌هایی می‌خواهند سلاطین مردم را بشناسند، تا بتوانند کالا‌های بیشتری به آنها بفروشند. باید بدانیم که همین امروز هم در خانه‌هایی با دیوارهای شیشه‌ای زندگی می‌کنیم.

به‌نظر می‌رسد در نگاه نخست این اتفاق می‌افتد: ما در جهانی زندگی می‌کنیم که چندفرهنگ‌گرایی تшовیق می‌شود، پذیرش انواع اقلیت‌ها تبلیغ می‌شود، حتی شده در گفتار. تحمل کاستی‌ها و ویژگی‌های غیراستاندارد اطرافیان در فرد تقویت می‌شود. اما درواقع تأثیر بر عکس می‌گذارد؛ چراکه اگر هیچ‌کس به ویژگی‌های تو توجه نکند، اگر نتوانی هرکسی باشی و این هیچ معنایی دربرنداشته باشد، اگر تفاوت تو از دیگران هیچ اهمیتی نداشته باشد، دقیقاً نتیجه عکس می‌دهد، همه افراد متحد می‌شوند. به این معنا که اگر تو آنچه که هستی نیستی، پس یکی مثل دیگران هستی. اگر ما به ویژگی‌های نزدیکان خود توجه نکنیم، به این معناست که همه یکی هستند. مهم نیست تو چگون‌های. تو یکی از اعداد هستی، همانطور که در رمان زامیائین تصویر می‌شود. درواقع تو هیچ‌کس هستی.

در این سطح بالا به نهادهای اجتماعی مانند خانواده مربوط می‌شود. زامیائین شرح می‌دهد که خانواده‌ای وجود ندارد، و ما فقط نهاد اجتماعی در حال مرگ هستیم، که آخرین سنگر فردیت بود. فرد برای نزدیکان خود یکتا و تکرارنشدنی بود. نمی‌شد او را با چیزی جایگزین کرد. اما زمانی که نهاد خانواده فرسایش یافته و متوقف گردد، دیگری می‌توان هرکسی را با دیگری جایگزین کرد.



جرچ آرول خالق

رمان آرمانشهری

«۱۹۸۴»

یادآرمانشهری

«ما کی زامیائین»

هشدار ی در باره

آن است که کنترل

همه‌جانبه‌بر

انسان‌ها می‌توانند

نه با انگیزه‌های

اقتصادی و

منافع مالی، که

باطمع قدرت و

تمامیت‌خواهی رخ

دهد؛ طمع قدرت به

گفته آرول، انگیزه

قوی‌تری در قیاس

باثر و است

آرمان ملی

کتاب

رمان خارجی

درباره کتاب «تعمیر زندگان» نوشته میلیس ذکرانگال

در میانه مرگ و زندگی



شیشاشاکان

مترجم

فرچمن سیمون لمبر بر از شور جوانی و سرزندگی است. او موج‌سوار است و مثل تمام هم‌سن‌وسال‌هایش بی‌پرواست. والدینش ماریان و شان اینطور تعریف می‌کنند که: «سیمون مثل گربه چابک و خودرایی بود. یک روز زمستانی دیدیم که او از خواب بیدار شد و با دوستانش به موج‌سواری رفت. دیدیم که موج‌سواری می‌کند، جایی که موج‌های قوی داشت. در راه برگشت به خانه ون آنها از جاده خارج شده و سیمون از شیشه جلو به بیرون پرتاب می‌شود. بلافاصله او را به بیمارستان می‌رسانند.» مردی جوان، ۲۰ ساله، ۷۰ کیلو وزن، ۱۸۲ متر قد ضربه مغزی و کما. مرگ مغزی شده بود. اما او سالم بود و هنوز قلبش می‌زد. از اینجا به بعد داستان سفر آن قلب را از زبان آدم‌هایی که با آن همراه بودند، می‌شنوید.

پیر رول پزشک بخش پذیرش ۳۰ سال اینجا در مجاورت مرگ کار کرده است. توماس رمگ رئیس بخش اهدای عضو، والدین سیمون را متقاعد می‌کند که قلب پسرشان را اهدا کنند. کودکی اول پسر است سیمون شب گذشته دوست پسر قدیمی‌اش را ملاقات کرده و حسابی خوش‌گذرانند و به‌زودی باید ۴۰ ساعت بیداری بکشد. مارته کاراره از واحد اهدای عضو ملی ترس و سیمون دارای گروه خونی نسبتاً نادر. اعضای اهدایی سیمون شامل یک کبد، دو ریه، دو کلیه، و یک قلب است. چه کسی می‌داند چه چیزی در انتظار دوجراح این عمل پیوند است؟ ویرجیلیو براو جراحی که اعضای بدن را جدا می‌کند و هارفنگ جراح دوم (اسطوره جراحی است و همه او را نام خانوادگی می‌شناسند) که پیوند را انجام می‌دهد. امروز روزی است که این دو جراح می‌توانند مهارت و توانمندی خود را به نمایش بگذارند.

آنها همه حرف‌های هستند با انگیزه‌های مختلف. شبیه مومیایی‌های مصر باستان آنها عادت دارند که در این فضایی که اکنون سیمون است زندگی کنند؛ جایی متافیزیکی بین مرگ و زندگی. گویی گشت می‌زند تا فرصتی پیدا کنند. قلب سیمون نماد ترس‌ها، جاه‌طلبی‌ها، زندگی عاشقانه، روابط جنسی و حسادت‌های کوچک آنهاست در سایه تعهد به خود و ارزش‌های انسانی اهدای عضو. همه گناهانی دارند و هیچ قدیمی در این چرخه وجود ندارد. درواقع با فوت سیمون زندگی آنها دچار تغییر و دگرگونی می‌شود، اما شاید فقط در جزئیاتی کوچک. از بین تمام بازیگران نقش‌های کوتاه فقط تأثیرگذارترین آنها به‌عنوان منبع تاریخچه این پیوند آورده شده‌اند. از کریستین برزاد معروف گرفته تا اموریس کلان و ویر مولرات که نفری را میلیس ذکرانگال راجع به آنها می‌نویسد و مفهوم زندگی را برای ما در سال ۱۹۵۹ نه در قلب بلکه در فرمان تغییر می‌دهند.

این قالب کلی رمان «تعمیر زندگان» است. ذکرانگال همه‌جا هست و به‌عنوان نویسنده‌خبرنگار همیشه پرشغله است. او تمام جزئیات پیوند اعضا را از ابتدای دریافت عضو تا انتهای پیوند می‌داند و می‌خواهد ما هم بدانیم. او به هیچ منبعی اشاره نکرده و از هرگونه استعاره و اشارات فرهنگی دوری می‌کند. اما «قلب» بیشتر از داستان یک قلب است و داستانی مثل این باید پیش از ترآزدی تهیه یک دارو یا داستان روابط اداری باشد. ذکرانگال کلاما به داستان مسلط است. و ما با یک تئوری علمی و مندهای علمی ساخته‌شده. تاکنون چنین نظری بسیار فراگیر شده و مردم متقاعد شده‌اند که هرگز نمی‌توان بدون تئوری و متد علمی زیست، و اگر جامعه مطابق با عقل‌گرایی ساخته شود، همه چیز عالی خواهد بود. و اینجااست که اندیشه رهبری جامعه و واگذاری حق تصمیم‌گیری‌ها به مردم ضروری می‌نماید، به‌ویژه برای چنین مردم تحصیل‌کرده‌ای. ایده ساخت عقلانی اجتماع با ایده ساخت انسان آرمانی ارتباط تنگاتنگی دارد. بیشتر در این باره همچون موضوع تربیت صحبت می‌شد، تربیت انسان آرمانی، اما اکنون این موضوع به ساخت زیست‌شناسی وارد شده است. این امر در نزد هاکسلی هم به چشم می‌خورد. اخیراً گفته شده که روشی وجود دارد که به لطف آن می‌توان ژنتیک رویان را که بیماری‌های ژنتیکی در آن قرار دارند، تغییر داد. بدین ترتیب کودکان بیمار به دنیا نمی‌آیند.

همیشه زامیائین را با خانه‌هایی با دیوارهای شیشه‌ای به یاد می‌آوریم. ایده زندگی شفاف، اطلاعاتی بیشتر و بیشتر و دسترس درباره انسان، کنترل کردن همگان بدون استثنا را دربردارد، اما نه به دلایل سیاسی، بلکه برای داده گرفتن، و آن‌هم تنها با هدف فروش آنها. گویی این کار تنها از نقطه‌نظر تجاری اتفاق می‌افتد. آن‌هایی می‌خواهند سلاطین مردم را بشناسند، تا بتوانند کالا‌های بیشتری به آنها بفروشند. باید بدانیم که همین امروز هم در خانه‌هایی با دیوارهای شیشه‌ای زندگی می‌کنیم.

به‌نظر می‌رسد در نگاه نخست این اتفاق می‌افتد: ما در جهانی زندگی می‌کنیم که چندفرهنگ‌گرایی تшовیق می‌شود، پذیرش انواع اقلیت‌ها تبلیغ می‌شود، حتی شده در گفتار. تحمل کاستی‌ها و ویژگی‌های غیراستاندارد اطرافیان در فرد تقویت می‌شود. اما درواقع تأثیر بر عکس می‌گذارد؛ چراکه اگر هیچ‌کس به ویژگی‌های تو توجه نکند، اگر نتوانی هرکسی باشی و این هیچ معنایی دربرنداشته باشد، اگر تفاوت تو از دیگران هیچ اهمیتی نداشته باشد، دقیقاً نتیجه عکس می‌دهد، همه افراد متحد می‌شوند. به این معنا که اگر تو آنچه که هستی نیستی، پس یکی مثل دیگران هستی. اگر ما به ویژگی‌های نزدیکان خود توجه نکنیم، به این معناست که همه یکی هستند. مهم نیست تو چگون‌های. تو یکی از اعداد هستی، همانطور که در رمان زامیائین تصویر می‌شود. درواقع تو هیچ‌کس هستی.

در این سطح بالا به نهادهای اجتماعی مانند خانواده مربوط می‌شود. زامیائین شرح می‌دهد که خانواده‌ای وجود ندارد، و ما فقط نهاد اجتماعی در حال مرگ هستیم، که آخرین سنگر فردیت بود. فرد برای نزدیکان خود یکتا و تکرارنشدنی بود. نمی‌شد او را با چیزی جایگزین کرد. اما زمانی که نهاد خانواده فرسایش یافته و متوقف گردد، دیگری می‌توان هرکسی را با دیگری جایگزین کرد.

تعمیر زندگان « در سال

۲۰۱۶ به مسرله نهایی

جایزه بسوکر بی‌المللی

راه یافت و در ۲۰۱۷ نیز

برنده جایزه ادبی ول کام شد.

نام کتاب: تعمیر زندگان

نویسنده: میلیس ذکرانگال

مترجم: محمد مهدی

ششایی

ناشر: برج

